

نعل معکوس و خفیه می رانی

مصطفی آبیبار

”

پس از انتشار شماره ۵۴ فصلنامه تیشک که مباحث مربوط به اسلام سیاسی را در بر گرفته بود، گروه‌های سیاسی اسلامی و نویسندگان نزدیک به این گروه‌ها، مقالاتی را در نقد مقالات تیشک منتشر کردند. با توجه به اصول دیالوگ، یکی از آن مقالات که در نقد مقاله آقای رزگار موکری منتشر شده بود، بنا به درخواست نویسنده مقاله، در این شماره تیشک بازنشر می‌گردد. گردانندگان تیشک بر این باورند که دیالوگ راهی برای خروج از بن‌بست‌های فکری، سیاسی و اجتماعی است و تیشک تریبونی برای دیالوگ با دیگری است.

“

در شماره‌ی ۵۴ مجله تیشک که مقالاتی پیرامون اسلام سیاسی نگاشته شده است، پنج مقاله اختصاصاً به موضوع کاکه احمد مفتی‌زاده و مکتب قرآن پرداخته‌اند. مقاله‌ی نخست، نوشته‌ی معروف کعبی، به نقد و تحلیل کتاب آخرین مفتی سرزمین کردستان نوشته‌ی علی عزتیار پرداخته و در تلاش است تا برخی از روایت‌های تاریخی عزتیار را نقد کند و روایت‌هایی جایگزین را مطرح کند. مقاله‌ی دوم نوشته‌ی رزگار مگری است که به آن خواهیم پرداخت. مقاله‌ی سوم نوشته‌ی ولات زاگروس عمدتاً گزینشی یک طرفه با نقل‌های تقطیعی از کتاب «جفای جمهوری اسلامی به احمد مفتی‌زاده» نوشته‌ی محسن کدیور است. در پایان نیز مطالبی کلی را از نگاهی بیرونی در مورد حرکت مکتب قرآن پس از رهبر آن بیان می‌کند. مقاله‌ی بعدی که نوشته‌ی آقای سیروان کرمانشانی است خالی از هر نوع روش درست تحقیق و تحلیل است و حاوی بیشترین تحریفات تاریخی و افتراهای ناروا و خوانش‌های غیرمعرفتی به نسبت مفتی‌زاده و پیروان اوست با این اوصاف نوشته‌ی او فاقد ارزش بررسی و نقد است. آخرین مقاله نیز ترجمه‌ی فصلی از کتاب علی عزتیار با عنوان انقلاب، کوردستان و حرکت مکتب قرآن است. مطلب عزتیار گرچه حاوی نکاتی درخور توجه و ارزشمند است اما متأسفانه مجله با اضافه کردن سه صفحه مقدمه دوباره به تکرار همان مطالب پیشین و مواضع جهتدار می‌پردازد. در نبود روایت تاریخی غیر چپ و سکوت عامدانه مکتب قرآن، میدانی برای تاخت و تاز کسانی فراهم آمده است که چون برنامه‌ای برای حال و آینده ندارند تمام تلاششان متمرکز بر گذشته است تا تاریخ

حزبی را به جای تاریخ ملی جایگزین کنند و از طریق هویت تاریخی سعی کنند خود را بازسازی کرده و جذب عضو کنند، در حالی که غافلند در زمین چه کسی بازی می‌کنند.

در اینجا به بررسی مقاله آقای رزگار مگری (از این پس در متن ایشان را به عنوان نگارنده ذکر می‌کنیم) می‌پردازیم که سایر مقالات نیز اشتراکات زیادی با این نوشته دارند. ادعای اصلی نگارنده این است که گرچه مکتب قرآن به صورت مستقیم در مقابل گفتمان ناسیونالیستی کوردی قرار نگرفته است اما عناصر گفتمانی مکتب قرآن اجازه‌ی شکل‌گیری یک گفتمان غالب ملی در کردستان را نداد. مکتب قرآن مانع از شکل‌گیری گفتمان غالب ملی گرایانه شد، تا این گفتمان غالب ملی توان مقابله با جمهوری اسلامی را در سال‌های انقلاب داشته باشد.

پیش فرض و مدعای نگارنده در مقاله‌ی ۵ صفحه‌ای خود این است که یک گفتمان ملی همدل، منسجم و متحد که دارای هدفی واحد بود در سال‌های انقلاب و در عرصه‌ی سیاست کردستان حضور پر رنگ داشته است. تقابل خوانشی سیاسی از دین با این گفتمان ملی مانع پیروزی این گفتمان در مقابل جمهوری اسلامی شد. این پیش فرض‌ها، مدعاها و نتیجه‌گیری‌ها جای رخنه و نقد دارند و درستی آن‌ها به صورتی جدی مشکوک است.

ادعای نوشته حاضر، با از نظر گذراندن سریع حواث و تاکید بر دال‌های مرکزی، این است که برخلاف تصور ایشان:

1 گفتمان ملی دارای انسجام، اتحاد و هدفی واحد نبود. کوشش سیاسی احزاب نیز در راستای ایجاد چنین جبهه‌ای قرار

نداشت. در نتیجه صحبت از شکل‌گیری گفتمان غالب ملی احزاب وجهی ندارد. **۲** گفتمان دینی در تقابل با گفتمان ملی قرار نداشت بلکه این گفتمان چپ رادیکال بود که به گفتمان دینی هجوم همه جانبه آورده و دیدگاهی تک روانه داشت.

۳ مکتب قرآن و شخص کاکه احمد نه تنها مانعی برای شکل‌گیری گفتمانی واحد برای احقاق حقوق ملت کورد نبودند بلکه تمام فعالیت و تلاش خود را در راستای شکل‌گیری یکدلی و حرفی واحد در مقابل حکومت مرکزی انجام دادند. در این راه نیز این گفتمان بیشترین مدارا و دگرپذیری را به نسبت سایر احزاب نشان داده است.

۴ گفتمان چپ رادیکال با نادیده‌گیری نقش دین در میان مردم و جامعه کردستان و تلاش برای تقلید و بازتولید نسخه‌های کشورهای کمونیست با برچسب زدن‌های گوناگون و تبلیغات مخرب سبب جبهه‌گیری‌ها و تشتت و نتیجتاً ضعف گفتمان سیاسی در کردستان شد.

۱

پاییز ۵۷ که انقلاب ایران آغاز شد، شعارهای ناسیونالیستی در تظاهرات چپ‌ها دیده نمی‌شود و هدف اصلی اولیه پیروزی انقلاب و برافتادن شاه و ساواک بود. مفتی‌زاده که بنا بر اراده‌ی مردم و برخلاف میل خودش ناچاراً به جریان‌ات انقلاب کشیده شد، در پی آن بود تا در میان سیل و طوفان انقلاب دغدغه‌های ملی و دینی خود را، که در همه‌ی عمرش بدان پایبند بود، تحقق ببخشد. حزب دموکرات که با برافتادن ساواک میدان را برای فعالیت علنی مهیا

می‌دید پس از کش و قوس‌هایی با نگرش سوسیالیسم دموکراتیک در بهترین حالت خواهان شکل‌گیری یک دموکراسی فدرال بود. چرایی و چگونگی اینها تقریباً همیشه مبهم بود. چپ رادیکال با آمیزه‌ای از اهداف مبهم و نگاهی به چپ جهانی و ایرانی موجودیت خود را اعلام کرد و گفتمان آن را می‌توان سوسیالیسم انقلابی خواند. نگاه چپ رادیکال به حزب دموکرات، گروهی مدافع بورژوازی بود. چپ معتدل و رادیکال بر سر نفوذ و اداره‌ی سیاسی در برخی مناطق اختلاف داشتند. پشیمانی و تأسف رهبران هر دو حزب که در خاطرات و مصاحبه‌های آن‌ها مشهود است نشانی بر آن خطاهای تاریخی و اختلافات حزبی است.

هرچند چنان که نگارنده نیز مدعی است احزاب کوردستان سکولار بودند اما دست کم یکی از این احزاب گرایش ناسیونالیستی را تنگ و کم‌بها می‌دید و سوداهای بلندتری در سر داشت. حزب دموکرات از «خودمختاری برای کردستان» در کنار دموکراسی برای ایران صحبت می‌کرد و آن را دال مرکزی گفتمان سیاسی خویش قرار داده و سال‌ها بر آن پافشاری کرد. هرچند تعریف آن‌ها از «خودمختاری» هیچگاه روشن و معین نبود و ابهام داشت، اما دیگر حزب سکولار با این هدف سرسازگاری نداشت. گفتمان دموکرات گرچه متاثر و مرتبط با حزب توده بود، مارکسیست و آرمان‌های چپ سوسیالیستی در حاشیه آن قرار داشتند. دال مرکزی کومله عملکرد انقلابی در بافتی چریکی بود که گاهی با توجه به منافع حزبی با ناسیونالیست مخلوط میشد و گاهی با جنگ با امپریالیسم. در این میان کانون گفتمان اصلی مرحوم مفتی‌زاده برای دستیابی به حقوق ملت

کورد پافشاری بر نفی تبعیض‌های ملی - مذهبی - طبقاتی بود.

قرائن تاریخی و تحلیلی نشانگر آن است که گفتمان دموکرات و مفتی‌زاده نقاط مشترک بسیاری در مقابل حکومت مرکزی داشتند و می‌توانستند گفتمانی غالب حول حقوق ملی را شکل دهند. از آنجایی که تا حدودی هر دو اهل گفت و گو و مدارا و قائل به حقی برای دیدگاه‌های مخالف بودند رسیدن به توافق آن‌ها دور از انتظار نبود. اما گفتمان چپ رادیکال از هر فرصتی برای جبران عقب افتادگی‌های سیاسی خود استفاده می‌کرد تا به اهداف خود برسد. از اتهام و ترور و کشتار تا نوشتن قطعنامه‌های مخفیانه به نمایندگی از ملت کورد.

پس از مقاطعی از انقلاب البته چپ معتدل در مورد مواضعش به نسبت مفتی‌زاده کم و بیش از چپ رادیکال تاثیر گرفت و این تاثیرپذیری نقشی منفی در روند ایجاد گفتمان واحد ملی داشت اما هیچگاه در تقابل و تنش شدید قرار نگرفتند. گفتمان چپ رادیکال چنانکه ریشه‌ی دین و آیین را در میان فرهنگ و تاریخ ملت کورد تشخیص نداد، نتوانست اهمیت نگاه ملی و گرایش ناسیونالیستی را نیز درست دریابد. از میان این بازخوانی مشخص می‌شود که گفتمان واحد ملی تقریباً در هیچ سطحی از تعریف اساساً وجود نداشته است تا کسی در آن ایجاد شکاف کند. تلاشی برای آن وجود نداشت، زیرا اهداف و منافع حزبی بر اهداف و منافع ملی و مردمی ترجیح داشت. این را از خلال قطعنامه‌ها، اعلامیه‌ها و نشست‌های بی حاصل می‌توان فهمید. اما نگارنده محترم بدون در میان آوردن عناصر اصلی گفتمانی و وقایع اتفاق افتاده صرفاً با

برکشیدن عناصر پیرامونی و حاشیه‌ای و آوردن آن‌ها به کانون گفتمان، تحلیلی مغلوط و نادرست به دست می‌دهد.

مفتی زاده در برخورد با احزاب کورد همیشه پایبند اخلاق سیاسی بود و سیاست را نیز رنگ اخلاقی می‌داد اما گفتمان‌های مقابل او سیاست اخلاقی را سرلوحه کار کرده بودند و اخلاق را نیز رنگ سیاست داده بودند. اخلاق را رنگ سیاست زدن سبب نیرنگ و نهایتاً ایجاد بی‌اعتمادی می‌شود و راه تعامل را میبندد. و چه چیز بیشتر از بی‌اعتمادی می‌تواند سبب شکل نگرفتن گفتمان واحد سیاسی ملی شود؟

۲

قرار دادن دین و ملیت در تقابل با هم یک اشتباه منطقی است. همه‌ی انسان‌ها جبراً و متقدماً دارای ملیتی هستند اما با اختیار و متأخراً می‌توانند دینی را برگزینند یا نه. تقدم و حب ملیت یک ویژگی فطری و انسانی است و عضویت در هیچ ملتی نشان فخر و برتری نیست. این سخن که با ملی‌گرا بودن نمی‌توان دیندار بود و یا بالعکس ناشی از فهم سطحی هر دو مسئله است. هر دو قضیه جنبه‌هایی از هویت هر فرد هستند. دین می‌تواند علاوه بر کارکرد هویتی کارکرد معرفتی و نجاتبخشی اخروی نیز داشته باشد. ناسیونالیسم بیشترین کارکردش از جنبه‌ی حقوقی است. دین حتی می‌تواند یاریگر جنبه‌ی حقوقی ناسیونالیسم باشد. ممکن است این سوال پیش بیاید که در دوره‌ای ترجیح منافع ملی و دینی کدام مقدم است؟ پاسخ آنکه مغالطه موجودسازی نباید ما را از انسان غافل کند. آنچه اهمیت دارد انسان انضمامی است که هم دین و هم ملت با آن معنا

می‌یابند. بنابراین ترجیح بر منافع اکثریت انسانی است که دین و ملت با آن‌ها معنا بخش است. باری نوشته حاضر در پی پرداختن فلسفی - اجتماعی - اخلاقی به این قضیه نیست و در جایی دیگر کم و بیش توضیح داده شده است.

گفتمان دینی کوردستان (در راس آن مکتب قرآن) نه تنها حاوی عناصر ضدملی و ضدگفتمان ملی نبود بلکه سرشار از عناصر و دال‌هایی است که دلالت بر دغدغه‌های ملی دارند. البته مسلم است که کاکه احمد خوانش خاص خود را از مسئله‌ی ملیت و مشکلات

تاریخی کورد داشته است (و این حق هر کسی است)، که در جای دیگر کم و بیش به آن پرداخته ایم، اما این خوانش هیچ منافاتی با صرف ناسیونالیسم کوردی نداشت و ندارد. اگر احزاب کوردی با او از در مخالف درآمدند، مسئله آن‌ها ملت کورد نبود، بلکه با صرف دیانت مشکل داشتند و آن را ارتجاع قلمداد می‌کردند.

نگارنده محترم آن همه تاکید، پافشاری و تلاش

بی‌وقفه کاکه احمد را که در قالب طرح رفع ستم ملی - مذهبی - طبقاتی انجام گرفت نادیده می‌گیرد تا بدون هیچ دلیلی به تکرار تهمت نخنما و مسخره «پیشمرگان دولتی (مسلمان)» بپردازد. نادیده گرفتن همین دال مرکزی توسط نگارنده موجب تحلیل نادرست از هدف تاسیس «شمس»، همان پیگیری حقوق ملی - مذهبی - طبقاتی در قالب طرح و تشکیلی مقطعی، می‌شود.

این گفتمان چپ رادیکال بود که

مفتی‌زاده و حقوق ملی کورد را قربانی دیدگاه‌های سیاسی و خشونت‌طلبانه خود کرد و مانع اصلی هر نوع مذاکره و گفت و گو میشد. کاکه احمد هر چه در توان داشته است در مقاطع مختلف از سرمایه‌ی شخصیتی - اجتماعی - سیاسی خود برای نزدیک کردن گفتمان‌های گوناگون و طرح آن‌ها در قالب یک گفتمان اصلی و غالب انجام داده است. اما متأسفانه برخوردی که با او شد طرد کردن و بایکوت کردن و پاسخ ندادن به دعوت‌هایش بود نه همجواری و تعامل و احترام متقابل.

تلاش برای ترور مفتی‌زاده و برادرش و کشته شدن تعدادی از هواداران او ستیز چپ رادیکال با مفتی‌زاده را به اوج رساند. اینجاست که جدایی و شکاف میان این دو گفتمان که از همان ماه‌های اول انقلاب آغاز شده بود، بسیار عمیق و پر ناشدنی می‌شود و مفتی‌زاده برای جلوگیری از جنگ و برادرکشی (جالب است که کماکان آن‌ها را از جهت کورد بودنشان برادر خود می‌داند)

مجبور به ترک زادگاهش و هجرت همراه با جمعی از شاگردانش به سمت کرمانشاه می‌شود. مفتی‌زاده حتی به اولیای دم هواداران کشته شده‌اش اجازه نداد که در دادگاه حکومت مرکزی از افراد کومله شکایت کنند. در تمام این مواضع اگر گفتمان مقابل اندکی از تندرویی‌ها و خشونت‌گرایی خود می‌کاست امید ایجاد گفتمانی واحد، منسجم، همدل و با یک هدف واحد همراه با اهداف فرعی هر یک از گفتمان‌ها همچنان باقی بود، اما دریغاً

”

چپ معتدل در مورد مواضعش به نسبت مفتی‌زاده کم و بیش از چپ رادیکال تاثیر گرفت و این تاثیرپذیری نقشی منفی در روند ایجاد گفتمان واحد ملی داشت اما هیچگاه در تقابل و تنش شدید قرار نگرفتند

“

که چنین نکرد.

مفتی‌زاده کسی نبود در پی گرفتن مقام و منافع شخصی باشد. حتی پس از آنکه تقریباً مطمئن بود که از جانب حکومت ایران دستگیر خواهد شد، حاضر نشد پیشنهاد ماموستا هزار را برای ترک ایران بپذیرد زیرا دغدغه‌ی اصلی او ملتش بود نه جان خودش. متأسفانه نگارنده در طرح دال‌های گفتمانی کاکه احمد صرفاً توجهش به قید اسلامی است و بدون در میان آوردن تعاریف و دیدگاه‌ها و وقایع می‌خواهد از این راه به هدف تحلیلی خود برسد و به ساده‌ترین شکل دست به مغالطه پهلوان پنبه بزند.

۳

نگارنده بدون در میان آوردن هر نوع فکت تاریخی و بدون بررسی حوادث آن مقطع مشخص به تکرار کلیشه‌هایی سیاسی می‌پردازد تا از تاریکی موجود در ثبت و ضبط تاریخ معاصر کورد بهره بگیرد و به میل خود قلم فرسایی کند. باری، گفتمان چپ رادیکال بیش از آنکه سیاسی باشد نظامی بود. چنانکه مشی آن‌ها انقلابی‌گری، به معنای مورد نظر خودشان، و از میان بردن دیدگاه‌های مخالف بود. در این راه نیز از توسل به هیچ ابزاری دریغ نمی‌کردند و هدف توجیه‌گر هر نوع وسیله‌ای بود. چه چیز بیش از این تک روی‌ها و خودخواهی‌های حزبی و سیاسی می‌تواند مانع شکل‌گیری گفتمان واحد شود؟ گفتمان واحدی که با وجود اختلاف در دیدگاه‌ها در یک نقطه، یعنی حقوق ملی، می‌توانست هم نظر باشد، اما کارشکنی‌ها و عدم اعتماد به یکدیگر، تبلیغ و تخریب یکدیگر را به جای گفت و گو و تعامل نشانند.

نگارنده محترم به درستی تحلیلی از

گفتمان شیعه‌ی بنیادگرای حکومت ندارد تا دریافت و چهارچوب آن فهم برخی از مواضع دینی/ سنی کاکه احمد را دریابد. دفاع کاکه احمد از گنجاندن حقوق ملت کرد در قانون اساسی را به کل نادیده می‌گیرد. در تلاش است تعامل و مدارای کاکه احمد را پاک کرده و تندروی و خشونت را جایگزین آن کند. این مفتی‌زاده بود که به زیر تابوت جنازه‌ی افراد چپی می‌رفت و اگر جاهلانی او را سنگ می‌انداختند، با اغماض از آن می‌گذشت. وقتی دختری چپی در خیابان او را خائن و خودفروش خطاب میکند، او مانع هر نوع تعرض و جبهه‌گیری از جانب همراهانش به او می‌شود و می‌گوید: گرچه می‌دانم که خائن نیستم، اما چون او از نگاه خود من را خائن می‌داند پس همینکه جرات کرده است در مقابل خائن و خودفروش - به زعم خودش - موضع بگیرد جای تقدیر است (نقل با مضمون). صدها موضع از این دست نشان از بردباری و متانت و از خودگذشتی صادقانه دارد که هر لحظه آماده برای گفت و گو و ایجاد گفتمان واحد حق محورانه بود. کومله که در اولین اعلامیه‌ای که موجودیت خود را اعلام کرد به مردم گفته بود: «به استقبال ندای مرد حکیم خدایی بروید» (منظور کاکه احمد بود) و آن شیخ هزار رنگ در ابتدا گفته بود «حرف کاکه احمد حرف من است» چه شد همینکه تعدادشان اندکی فزونی گرفت و خود را کسی دیدند که می‌تواند دارای نقش سیاسی باشد با طرح‌های آقای مهدی به بیشترین تخریب‌ها و حملات علیه مفتی‌زاده پرداختند و شیخ را چنان در دست گرفتند که مجال برای صحبت با مفتی‌زاده نیابد و شکاف و زاویه میان آن‌ها بیشتر شود. تا او را

به نمادی دینی-ملی برای تقابل و رقابت با مفتی زاده تبدیل کنند. (داستانی که مشابه داستان کاشانی و مصدق است). از آنجایی که پایگاه مردمی نداشتند و حکومت مرکزی نیز رسمیتی برای آن‌ها قائل نبود، برای آنکه موجودیت خود را به حکومت مرکزی نشان دهند و به هر قیمتی خود را وارد بازی سیاسی کنند و مفتی زاده را به حاشیه برانند، چاره‌ای ندیدند جز اقدامات نظامی در مهاباد و سنه. اقدامات کاکه احمد جهت آرام کردن اوضاع و جلوگیری از جنگ و خشونت و کشت و کشتار با تهمت مضحک جمع‌آوری اسلحه برای خودش از جانب چپ رادیکال پاسخ داده شد. اقدامات نظامی خام و سبکسرانه که امروزه زینشان در تاریخ کورد مسلم است.

نگارنده به اشتباه آغاز فعالیت دینی کاکه احمد را به سال‌های نزدیک انقلاب می‌کشد تا این نتیجه غلط را استنتاج کند که ایجاد مکتب قرآن توسط کاکه احمد برای نزدیک شدن به گفتمان غالب دینی خمینی بوده است. تا از این راه بتواند این مدعی کاذب را مطرح کند که مفصل‌بندی گفتمان کاکه احمد همسو با حکومت مرکزی و در تقابل با گفتمان ملی حزب دموکرات بوده است. نخست آنکه کاکه احمد پیشینه زندگی‌ای دینی داشت که تقریباً از سال ۱۳۴۲ به بعد مفصل‌بندی و چهارچوب‌بندی نگرش‌های دینی او جلوه‌گر شد. خلط انگیزه و انگیزه‌مانع دیدن تمایزات بنیادین نگرش دینی کاکه احمد با قرائت رسمی حکومت و قرائت خمینی می‌شود. صرف اشتراک در عنصر ضدیت با امپریالیسم، که اشتراکی میان چپ و مسلمانان نیز بود، دلیلی برای همسویی و انگیزه‌ی

مفتی‌زاده برای نزدیکی به گفتمان دینی خمینی نیست. نتیجه آنچه آمد را می‌توان در این اعتراف آقای صلاح الدین مهتدی دید:

«در زندگی‌ام بسیار کاکه احمد مفتی‌زاده را اذیت کردم. اما اکنون بسیار پشیمانم. کاش آزارش نمی‌دادم. مرد دلسوز و متینی بود. هیچگاه آسیبی نیز به مسئله کورد وارد نکرده است.»

۴

کردستان دارای پتانسیلی نیرومند در تحزب است و این مسئله هم می‌تواند فرصت‌زا باشد و هم مشکل‌زا. متأسفانه در تاریخ ما تاکنون کفه‌ی مشکل‌زایی بر فرصت‌زایی سنگینی کرده است و این نیازمند آسیب‌شناسی جدی است. قطعاً یکی از عوامل، ریشه نداشتن این احزاب در خاک و فرهنگ و اجتماع این ملت است و یکی دیگر پایبند نبودن احزاب به مرامی دموکراتیک. حقیقتاً استبداد سکولار از سر تا پایشان نمایان است (جلوه‌های آن در همین نوشتارهای مجله تیشک قابل مشاهده است) و پلورالیسم را نه در سیاست می‌پذیرند نه در عرصه عمومی و اجتماعی و عقیدتی. توسعه سیاسی صرفاً با وجود اندیشه‌های چپ محقق نخواهد شد. ناسیونالیسم چپ کردی هیچگاه از ناصریسم مصر قوی‌تر نبوده است که در اندک زمانی قافیه را به اسلامگرایی باخت. چپ رادیکال با وجود آنکه دعوی دفاع از توده خلق را داشتند هیچگاه پشتیبانی توده‌ای نداشتند. (این مسئله از نتایج انتخابات برگزار شده در سنندج و تعداد کم افرادی که در پی اعلام آن‌ها برای تجمع و اعتراض گرد می‌آمدند

معلوم است.) آنها از تئوریسین بزرگ حزب کمونیست ایتالیا آنتونیو گرامشی، یاد نگرفته‌اند که می‌توان مارکسیست یا سوسیالیست بود و به نقش حیاتی دین در پیشبرد جامعه‌ای عادلانه‌تر نیز اذعان داشت و برای بهره‌گیری از دیدگاه‌های دینی مترقی در سیستم فکری خود تلاش کرد. عمده ارتباط آنها با دین از سر تاختن و توهین بوده است، که این در عموم جامعه کردستان قابل پذیرش نبود و نیست.

گاهی نیز برای جبران این نبود پایگاه اجتماعی و عوامفریبی از دین در عمل استفاده ابزاری کرده‌اند. این نمونه عجیب تاریخ یعنی پناه گرفتن کومله پشت سر شیخ عزالدین عمدتاً برای کسب وجهه مردمی صورت گرفت و اثر خاصی بر نحوه اندیشه‌ورزی سیاسی و اجتماعی هیچ یک از سران کومله نداشت بلکه بالعکس. در واقع احزاب سکولار تلاشی برای اخذ دال‌های شناور در گفتمان خود نکردند که این مسئله می‌توانست تأثیری جدی در شکل‌گیری گفتمان غالب داشته باشد. آن‌ها تلاشی برای اندیشیدن بر عقاید گروه‌های اسلامی و اخذ عناصری که احیاناً قابلیت ادغام در اندیشه‌های آنها را دارد، نکرده‌اند و پس از سال‌ها نیز بر همان کژراهه می‌روند. اساساً این مارکسیسم غربی بود که به بازاندیشی نحوه تعامل خود با دین پرداخت و سعی بر ارتباط‌گیری سیاسی و فکری با دینداران نمود. حزب دموکرات اما حتی پس از چرخش به سمت سوسیال دموکراسی غربی نیز نتوانست تغییری اساسی در رویکرد خود نسبت به دین ایجاد کند و در اندیشه‌ورزی سیاسی و اجتماعی‌اش عناصر دینی را به کار برد و یک سنتز چپ - مذهبی

برای تحلیل اوضاع کردستان ایجاد کند. متأسفانه گاهی از در تاختن نیز ورود می‌کند. نتیجه آنکه نه تنها کوششی جهت فهم دنیای دینداران نکرده‌اند که موجب تعامل و همزیستی شود بلکه خارج از دنیای آن‌ها ایستاده و تکرار مکررات می‌کنند.

نتیجه

تصویری که نگارنده برای خواننده ترسیم می‌کند بسیار ناقص و ناتمام است. گویی آن سال‌های تاریخی و حوادث کردستان، از نظر ایشان پازلی است با دو قطعه مربعی سیاه و سفید. به پیوستاری بودن حوادث توجهی ندارد و جایگاه دال‌های مرکزی و حاشیه‌ای را که به صورت معلل انتخاب کرده، عوض می‌کند. شکاف گفتمانی را درست تشخیص نداده است و به تکرار کلیشه‌های مرسوم سیاسی - تاریخی چپ پرداخته است که همه کاسه کوزه‌ها را سر دینداران بشکنند و خود بدون آنکه گردی بر دامنش بنشینند میدان جنگ و معرکه انقلابی را ترک می‌کند. تحلیل نگارنده بیش از هر چیز یادآور این جملات هزار است: «در آشوب آزادی‌خواهی کردستان بعد از انقلاب اسلامی، خیلی از کوردهای مهاباد و سنه، به زشتی از احمد مفتی‌زاده یاد می‌کردند. اما وقتی که با او آشنا شدم، دانستم که از غرضی جاهلانه بدی او را می‌گویند. گناه او همین بوده که مسلمانی واقعی است. و این باور و دیدگاه برای کمونیست و خیلی از جوانان امروز قابل هضم نیست... از وقتی که خودم روبه‌رو کاکه احمد را دیده‌ام و با او به شمال سفر کرده‌ام، خیلی به دلم نشست است. از نظرم هزاران کمونیست جاهل رو باید قربانی مرده‌ی او کرد».